

نگاه

نقدی بر فیلم **«ایثار»** به کارگردانی آندری تارکوفسکی **آغازی در کاراست**

امیرحسین یاسینی: «ایثار»، فیلم آخر تارکوفسکی را فیلم حسرت می‌دانم. شخصیت اصلی «الکساندر» خود تارکوفسکی است؛ صرف‌نظر از اینکه او فیلم را به پسرش تقدیم کرد. او این فیلم را در سال آخر عمرش ساخت؛ پس می‌توان گفت در پخته‌ترین حالت خود قرار داشت. این فیلم را در غربت ساخت. آن زمان که از کشورش ناامید بود. در جزیره‌ای که برگمان فیلم‌های زیادی در آن ساخته بود. این بار او پخته‌تر از پیش است. در ابتدای فیلم می‌بینیم که بحث ایمان هنوز مطرح است. در مونولوگ طولانی بیرمرد، حسرت و عنصر دیگری که لازمه آن و همراه همیشگی‌اش است، امید، از مفاهیم اساسی‌اند. او یاد ایام قدیم می‌کند و پسرک در این حین بی‌اهمیت می‌شود. دیگر حواسش به او نیست، بلکه در گذشته، در خاطرات سیر می‌کند. آرزوی بازگشتن آن دوران را دارد تا اینکه بالاخره به خودش می‌آید و وضعیت امروز را وخیم می‌داند. فاصله از امروز تا گذشته بسیار است و راه بازگشتی هم وجود ندارد. پیش که می‌رویوم، می‌بینیم تارکوفسکی هنوز به جنگ معترض است و از آن بیزار. پیامد‌هایش را به تصویر می‌کشد و از آن خسته است. پس ندزی می‌دهد؛ هر آنچه را دارد فدا کند تا جهان نجات پیدا کند. صدای عبور جت‌های جنگی که می‌آید، خواه‌ناخواه به صحبت‌های پیشین بازمی‌گردیم. در مونولوگ طولانی به مسئله مرگ و همچنین تمدن پرداخت. تمدن بر پایه ترس از مرگ بنا شده و در حقیقت مرگ وجود ندارد. هر قدرتی که به دست می‌آید، اعم از پیشرفت تکنولوژی و… همگی برای جان بشرند تا تسهیل‌کننده زیستنش و تسکین‌دهنده دردش. نقدی وارد می‌کند که دلیل این جنگ‌ها چیست؛ پس او آرزو دارد به روزگار پیش از جنگ بازگردد. کاراکترهای تارکوفسکی سعی دارند زمان‌ها را محصور کنند؛ برای مثال در استاکر زمانی که از استادش می‌گفت و در نوستالژیا طی کل مسیر. از دوران خوشی گذر کردند که قدرش را به خوبی ندانستند و اگر هم به آن دوران برگردند، تلاشی عبث دارند برای ثابت‌کردن زمان. اندکی بعد وقتی پیستچی، نقشه قدیم اروپا را برای «الکساندر» می‌آورد، جمله‌ای می‌گوید مبنی‌بر اینکه آیا کاش نقشه امروزی هم مثل آن دوران بود. این جمله را با حسرت و برای این می‌گوید که در آن تصویر خشکی‌ها چسبیده بودند و کشورها چنان که امروز از هم جدا شده‌اند، نبودند. پس از شنیدن صدای جت‌ها، الکساندر نذر می‌کند. در آن زمان یک بطری شیر می‌شکند که پس از آن وقایع شوم آغاز شده‌اند. پس از آن وقتی او می‌بیند پاسخ کارهایش را گرفته، به ادای نذر خود می‌پردازد؛ خانه را آتش می‌زند. پس هرچه داشت فدا کرد. تارکوفسکی هر چه داشت فدای انسان کرد. عمرش را گذاشت تا با اندکی آگاهی، او را از جنگ و رنج رهایی بدهد، اندک امیدی به جان او تزریق کند و درنهایت هم می‌کند. تارکوفسکی مثل الکساندر که پس از نذر دیوانه شد، زندگی‌اش را از دست می‌دهد. با نشان دادن این چنینی سکانس سوختن خانه، رنجی را که در این سال‌ها کشیده است، نشان می‌دهد. در این سکانس دوربین با الکساندر همراهی می‌کند. اصلا دوربین روی اوست و تارکوفسکی آن‌طور طراحی کرده تا هرچند مدت یک بار، خانه درحال سوختن را می‌بینیم. به این صورت که ابتدا خانه کمی می‌سوزد و سرگردانی و درماندگی الکساندر را می‌بینیم. هنوز راه می‌رود. اندکی جلوتر می‌روییم. بار دوم که خانه را می‌بینیم، او سعی می‌کند نبود. در این شات خانه گر گرفته است. هرچه می‌گذرد او مشوش‌تر می‌شود و خانه بدتر می‌سوزد. وقتی او می‌رود، اسکلت خانه را درحال سوختن می‌بینیم و بعد فروریختن آن را. این‌فلم هم مثل تمام فیلم‌های او پر از لاک‌تیک و لاک‌نشات‌های تماشایی است. پالت رنگ ناب خود را دارد و درنهایت شاید بتوانیم آن را فیلمی امیدوار بنامیم.

کودک در این فیلم با «ایوان» و کودک‌های دیگر مثل دخترک «استاکر» متفاوت است. در ایوان او خود کششگر بود. در «استاکر، اصلا مجزه‌گر بود. «استاکر» کل مسیر را تا «اتاق» طی کرد و بعد به نتیجه رسید، اما کودک آنجا در خانه نشسته به همان نتیجه و معنایی رسیده بود که «استاکر» رسیده بود.

اگر پسرک «ایثار» را نسل آینده بدانیم، اصلا اگر او را پسر تارکوفسکی هم بدانیم، امیدوار خواهیم شد. پسرک در اول فیلم نمی‌توانست حرف بزند، اما در پایان فیلم کوبی فداکاری الکساندر در او هم اثر کرده و بالاخره می‌گوید: در آغاز کلمه بود. پس آغازی در کار است.



خبر

بیلی زین «پدرخوانده» شد

مهر، بیلی زین قرار است به جشنواره فیلم تورین ایتالیا سفر کند تا در اولین نمایش جهانی فیلم مستقل «والس با براندو» که انتظار زیادی برای آن وجود دارد، حضور یابد. در این فیلم به کارگردانی بیل فیشمن، زین در نقش مارلون براندو در دورانی که او داشت آماده می‌شد تا در فیلم «پدرخوانده» و «آخرین تانکو در پاریس» بازی کند، ظاهر شده است. «والسس با براندو» برمنه‌ای خاطرات برنارد جاج، معماری که برای این بازیگر کار می‌کرد، ساخته شده است. در این کتاب، جاج درباره این نوشته که چگونه براندو را که در آن زمان یک معمار آرمان‌گرای لس‌آنجلسی بود، از جایگاهش بیرون کشید و او را متقاعد کرد در جزیره کوچک غرقاب سکوتتی در تاهیتی، اولین اقامتگاه می‌نقص زیست‌محیطی جهان را بسازد. بخش اعظم فیلم در همین جزیره تیاروا فیلم‌برداری شد؛ جایی که براندو و جاج سعی کردند معماری و شیوه‌های پایدار زیست‌محیطی را اجرا کنند. «والسس با براندو» به عنوان فیلم یابانی جشنواره تورین انتخاب شده تا صدمین سالگرد تولد مارلن براندو را نیز گرامی بدارد و ۲۴ عنوان از فیلم‌های بازیگر برنده دو جایزه اسکار را به نمایش بگذارد.

چهل‌ودومین دوره این جشنواره که از ۲۲ تا ۳۰ نوامبر (۲ تا ۱۰ آذر) برگزار می‌شود، اولین دوره‌ای است که جولیه بیس، کارگردان هنری جدید جشنواره، مدیریت آن را برعهده دارد و با تمرکز بر کارگردانان جوان و سینمای مستقل برگزار می‌شود.

زین برای بازی به‌یادماندنی‌اش در نقش کال هاکلی، شخصیت منفی فیلم «تایتانیک» شهرت دارد.

پیش از این اعلام شده بود فیلم مهیج «بهشت» ران هاوراد با بازی جود لا، آدا دی آرماس، ونسا کربی و سیدنی سونیه به عنوان افتتاحیه تورین در نظر گرفته شده است.

روایت رامبد جوان از ناگفته‌های «خندوانه» و بازگشت به سینما

هر چه گذشت کار کردن در تلویزیون سخت‌تر شد



بهناز شیربانی

بهانه مسا برای گفت‌وگو بسا رامبد جوان، اکران تازه‌ترین اثرش «زودپز» بود که در مدت‌زمانی کوتاه، مخاطبان بسیاری را راهی سالن‌های سینما کرد. اما وقتی صحبت را شروع کردیم، حرف‌های ناگفته بسیاری از یکی دو سال گذشته برای رامبد جوان باقی مانده بود که قطعاً بخش بزرگی از آن چالش‌هایش با تلویزیون و سرانجام «خندوانه» بود. صحبت‌های ما درباره آنچه به او در تلویزیون گذشت و درنهایت بازگشتش به سینما با یک فیلم کمدی است. شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

-
-
-

❧ بعد از مدت‌ها دوری از سینما، بازگشت پرسروصدا و غافلگیرکننده‌ای با «زودپز» اتفاق افتاد؛ دلیل این انتخاب چه بود؟

فکر می‌کنم انرژی و انگیزه‌هایم جمع شده بود و این فیلم ناگهان اتفاق افتاد. یک گروه خیلی خوب دور هم جمع شده بودند. داشتن تیم و بازیگران خوب نعمت است. با وجود یک قصه جذاب و عوامل درجه‌یک، مجبور و محکومی کار خوب انجام بدهی. از تهیه‌کننده، منصور سهراب‌پور تا مدیر تولید، محسن صرافی، تیم تدارکات، تیم پشتیبانی، خدمات و… همه باانگیزه، دقیق و حرفه‌ای کار کردند و به جزئیات کار تسلط داشتند. به نظرم این جزئیات است که می‌تواند یک محصول را از دیگری متفاوت کند و رسیدن به جزئیات از جایی نشئت می‌گیرد که چقدر کارت را دوست داری و به خروجی اهمیت می‌دهی، چقدر روی کارت مطالعه داری، چقدر دیدی، شنیدی، خواندی، فکر کردی و سکوت کردی. این مهم است که آدم ببیند، بشنود و کمتر ارائه بدهد. در کنار گروه حرفه‌ای «زودپز»، من هم به عنوان کارگردان سعی کردم با حوصله و دقت کار کنم. به پسرگروه‌ها و دستیاران‌شان اعتماد کردم تا آنها هم خلافت، تخصص و ایده‌های خود را ارائه دهند.

چرا فیلم دو کارگردان با هم متفاوت است؟ دقیقاً به دلیل نوع نگاه متفاوت آنهاست. من به جزئیات اهمیت می‌دهم. حتماً به نظرات عوامل گوش می‌کنم. جایی که فکر می‌کنم چیزی درست است و باید اتفاق بیفتد، آن‌قدر پای آن می‌ایستم تا انجام شود. این می‌شود خصالت یک کارگردان. در «زودپز» هم همه‌چیز آماده بود تا کار را شروع کنیم. من حدود یک سال‌ونیم کار نکرده بودم. بعد از تحویل‌دادن «خندوانه» و شروع ماجراهایی که همه دچارش شدید، از شهریور ۱۴۰۱ تا اواخر پاییز سال بعدش کار نکردم و بعد «زودپز» اتفاق افتاد. در این مدت دوست نداشتم کار کنم. در دوره‌ای که بحران‌های اجتماعی شروع شد و به دنبال آن خشم و آشفتگی که همه دچارش بودیم، نمی‌دانستم چه کنم و تصمیم گرفتم کار نکنم.

در هر دوره‌ای یک‌سری مطلب می‌بینیم و بعد کامنت‌هایی می‌خوانیم که برشی از جامعه هستند. اینها ملال‌کافی برای تصمیم‌گیری نیست، اما نمی‌توان منکر آن هم شد. این است که من به شما حرفی می‌زنم و می‌گویم من خیلی از دست تو عصبانی‌ام. معنی‌اش این نیست که همیشه از دست تو عصبانی هستم و معنی‌اش این هم نیست که دروغ می‌گویم. حتی اگر فکرتی دروغ می‌گویم، ولی من هستم، وجود دارم و به‌هرحال می‌توانم با تو ارتباط برقرار کنم. به نظرم اگر به رسانه‌های اجتماعی به عنوان واکنشی از طرف جامعه در هر دوره‌ای نگاه کنیم، می‌توانیم روی آن حساب کنیم، اما آن را به عنوان نظر همه جامعه نمی‌توان در نظر گرفت.

❧ دلیل فاصله‌گرفتن از تلویزیون، فشار رسانه‌های اجتماعی بود یا خیر؟

بله، می‌تواند باشد. ولی حتماً همه ماجرا این نیست و من هم مثل بخش بزرگی از جامعه حالم بد بود و عصبانی بودم و از اینکه در تلویزیون کار کنم، دلخور بودم و همچنان هستم.

❧ درباره یک دلخوری بیشتر صحبت می‌کنید؟

به دلیل یک سوپه نگاه‌کردن‌شان. این نگاه به قدری زیاد است که انگار همه باید شبیه هم باشیم. باید در همه برنامه‌ها، موضوعات انقلابی مطرح شود. آن‌هم از جنسی که آنها دوست دارند. درصورتی‌که من به عنوان برنامه‌ساز، به کل جامعه توجه و سعی می‌کنم نگاهی به همه جامعه داشته باشم. در «خندوانه» شب‌های مختلف سعی کردم تمامی اقصار را در برنامه داشته باشیم؛ به این دلیل که برنامه متعلق به تمام جامعه است، چراکه شادی برای همه است. وظیفه «خندوانه» این بود که درباره امید و شادی حرف بزند. اصلاً برنامه‌ریزی ما در «خندوانه» همین بود. البته نمی‌شود همواره درباره شادی حرف زد، باید از غم هم گفت. همان‌قدر که خنده ارزشمند است، گریه هم ارزشمند است. انسان ترکیب همه اینهاست. در «خندوانه» شبی که خانواده شهدای ادیان را دعوت کردیم، شب جالب، عجیب، جذاب و مهمی برای ما بود. خانواده‌هایی که در جنگ عزیز از دست داده بودند، میهمان ما بودند. این اشتراکی از تمام مردم جامعه با هر مذهبی است. این موضوع دیگر متعلق به قشر خاصی نیست. موضوع جنگ آن‌قدر گسترده است که حتی که مستقیم در جنگ حضور نداشته نیز حتماً آتشارش در روح و روان و زندگی‌اش وجود دارد. بنابراین نمی‌توان همه چیز را به سمت یک تفکر خاص برد. مثل جمله‌ای که «اگر کسی این وضعیت را دوست ندارد، از مملکت برود» یا جمله‌ای که می‌گوید «تلویزیون باید انقلابی باشد حتی اگر یک میلیون بیننده داشته باشد». این نگاه دکماتیسم و بی‌ارزشی است و حتماً نتیجه یا مخرب است. من نمی‌توانم فقط خودم را دوست داشته باشم. حتماً باید برای دستانم هم کند و فایده‌اشم و برای بقیه سهم قائل باشم. سهم از همه زندگی.

❧ این اختلاف و فاصله شما با تلویزیون از چه زمانی ایجاد شد؟

از سال ۹۸ به‌طور جدی شروع شد. من سال ۹۸ هم قصد نداشتم تلویزیون کار کنم. یک برنامه استندآپ بیرون از تلویزیون ساختم که در تلویزیون برنامه نداشته باشم. ساختم، هزینه کردم و اسپانسر گرفتم. سروش صحت، ویشکا آسایش و خودم داوران این برنامه بودیم. چهار قسمت ضبط کردیم، تا به پخش رسید، اجازه پخش ندادند. آن‌قدر اجازه ندادند که دوازدهمین قسمت را هم می‌رسید. پای نهادهای تصمیم‌گیرنده بین فضای مجازی، تلویزیون و وزارت ارشاد به میان آمد. قدرت‌نمایی بین تلویزیون و باقی ارگان‌ها بود. گفته شد برنامه‌سازی متعلق به تلویزیون است، ولی سریال، فیلم و مستند را پلتفرم‌ها هم می‌توانند بسازند و پخش کنند که دقیقاً تلویزیون در همین نقطه هم شکست خورد؛ چراکه چند ماه بعد «هر رفیق» شهاب حسینی منتشر شد. نتوانستند مقابل این جریان ایستند.

❧ با تلویزیون ادامه دادید.

به اجبار «خندوانه» را ساختم. بارها گفته‌ام که عاشق «خندوانه» و مخاطبان آن هستم. هر قسمتی که ساختم با عشق همراه بوده. بدیهی است که من تلویزیون را دوست دارم و در تلویزیون خیلی چیزها یاد گرفتم، ولی هرچه به سال‌های اخیر نزدیک شدید، کارکردن سخت‌تر شد. میهمان‌های زیادی در استعمال رد می‌شدند، موضوعات بیشتری غریقال بخش اعلام می‌شد و متأسفانه به غیر از مدیریت شبکه و حرارت تلویزیون، گویا نهادهای بیشتری دیگری هم در جزئیات آنچه قرار بود از آنتن تلویزیون پخش شود نظر می‌دادند. درصورتی‌که از روز اولی که قصد ساخت «خندوانه» را پیدا کردیم، قصد داشتیم از همه تفکرات، اقشار و بخش‌های جامعه میهمان دعوت کنیم. من می‌خواستم از افراطی‌ترین بخش‌های جامعه یا نگاه‌های سیاسی هم میهمان داشته باشیم. برای ما مهم بود که مثلاً آقای شریعتمداری میهمان «خندوانه» شود و از این حرف بزند که به شادی چطور فکر می‌کند. برای خودش و خانوادهاش چطوری فضای شاد ایجاد می‌کند. اصلاً شادی را چه سهمی در زندگی‌اش فرض می‌کند. یا از دید او یک جامعه خوشحال چه شکلی است، چراکه این موارد محتوا و اسنادی برای

روایت رامبد جوان از ناگفته‌های «خندوانه» و بازگشت به سینما

هر چه گذشت کار کردن در تلویزیون سخت‌تر شد



جامعه‌شناسان و متخصصان می‌شود. از این رو که ما با چه جامعه‌ای سروکار داریم و باید چه کرد. برای من در «خندوانه» مهم بود بدانم باید چه کاری انجام دهیم که حال جامعه از عمق شروع به تغییر کند که متأسفانه ممیزی و سانسور بیشترین چیزی بود که «خندوانه» را تحت تأثیر قرار داد.

❧ فکر می‌کنم برای برنامه برمخاطبی مثل «خندوانه» که زیاد دیده می‌شد، موضوع سانسور جدی‌تر هم بود.

طبعاً هرچقدر بیشتر دیده می‌شوید و در معرض توجه قرار می‌گیرید، حساسیت‌های زیادی اعمال می‌شود؛ یعنی جوامع، نهادها و فکرهای مختلفی وسط می‌آیند برای اینکه بگویند تو کدام سمت می‌روی؟ چرا این حرف را می‌زنی؟ اصلاً تو به چه حقی این حرف را می‌زنی؟ چرا دیشب در برنامه این اتفاق افتاد؟ ما در «خندوانه» خیلی مرزها را رد کردیم و واقعاً هم می‌توانم بگویم که حمایت آقای دکتر حسین کرمی، یکی از مهم‌ترین مدیران تلویزیون که شبکه‌نیم را راه‌اندازی کرد، توانستیم خطوط قرمز زیادی را رد کنیم. رسماً خیلی جاها با مسئولیت دکتر کرمی اجازه بخش برخی از قسمت‌های برنامه را داشتیم. من یک بار این جمله را گفتم که می‌توانم تا آخر عمرم که هر روزی باشد، «خندوانه» بسازم. همه نوع تأثیری می‌توانستیم بگذاریم و بگیریم. با همه اینها، با این شکل مدیریت بسیار سخت‌گیرانه اخیر، دیگر دلم نمی‌خواهد در تلویزیون کار کنم.

❧ از همین جایی بزنم به داستان «زودپز». این ممیزی و سانسور درباره «زودپز» چقدر اعمال شد؟ چون بالاخره قصه‌ای روایت کردید که خط قرمزهایی دارد.

این از مواردی است که تهیه‌کننده، آقای منصور سهراب‌پور باید درباره آن صحبت کند.

❧ چیزی بود که برای گرفتن پروانه نمایش شما نپذیرید و زیر بارش نروید؟

حتماً بوده، آن‌هم چنین موضوعی. در خود بدنه ارشاد هم کاملاً دو جنس نگاه به فیلم وجود داشت. آدم‌های مهمی در ارشاد و سازمان سینمایی بودند که به‌شدت فیلم را دوست داشتند و آدم‌هایی بودند که به‌شدت از فیلم متنفر بودند. بنابراین اصلاح‌های زیادی اعمال شد. تا جایی که می‌شد و به فیلم آسیب وارد نمی‌شد، ما اصلاحات را انجام دادیم. بااین‌حال، نگرانی که به عنوان مخالفان فیلم از آنها یاد کردم، همچنان مخالف باقی مانده‌اند و مخالفان و موافقان برای رد و تأیید نسخه نهایی فیلم برای نمایش همچنان بر مواضع خودشان باقی مانده‌اند و حتی شنیدهام بین خودشان دعوا هم شده است. یکی از بحث‌های جدی بر سر این بوده که «زودپز» به شهدا و خانواده‌های شهدا توهین کرده است. اصلاً این حرف‌ها خیلی وقت است تمام شده. این توهین چیست که این‌قدر روی آن حساسیم؟ مگه می‌شود بچه این مملکت باشی، تمام فرازونشیب‌ها را با چشم ببینی و شاهد جنگ باشی، هم‌بازی و هم‌حمله‌ای شهید داشته باشی و قصد توهین‌کردن به شهدا و خانواده آنها را داشته باشی؟ و این موضوع در شکل عمیق‌تر در بره‌ا منصور سهراب‌پور که تجربه نزدیک به جنگ را داشته، این‌طور نیست که به این موضوع مهم ذر‌ای توهین کند. خانواده شهدا فرزندشان را برای این آب‌خوح‌ها داده‌اند. بیش از اینکه چیزی وجود ندارد. بعد الان فکر کنی که به من توهین کرد و کی نکرد؟ اصلاً این‌طوری نیست. وقتی تا مرز شهادت و از دست‌دادن عزیز حاضری ازخودگذشتگی کنی، دیگر به توهین فکر نمی‌کنی. همه ما در اطراف‌مان کسانی را داریم که در این موضوع سهم دارند. باز چیزی که در «خندوانه» سعی کردم درباره آن حرف بزنیم، این بود که جنگ برای حکومت نیست؛ آثار جنگ، تخریب جنگ و خسارت جنگ حتماً اول برای مردم است. بنابراین پرچم شهدا را باید از دست حکومت گرفت و به دست مردم داد.

❧ چرا «زودپز» در جشنواره پذیرفته نشد؟

فیلم ما آماده نبود و نسخه‌ای که برای هیئت انتخاب فرستادیم، گویای روایت و قصه کامل ما نبود و زمان کافی هم برای ارائه نسخه کامل تا قبل از جشنواره نداشتم. هیئت

انتخاب جشنواره فیلم فجر تصمیم گرفت فیلم را نپذیرد. ولی نفهمیدم چطور شد که آقای محمدرضا عباسیان که یکی از اعضای هیئت انتخاب بود، بعد از آنتن زنده تلویزیون تصمیم گرفت نظرات ری‌بتی، غیرکارشناسی و عجیب خودش را در بره‌ا من و مهران مدیری اعلام کند. آن‌هم به عنوان نماینده هیئت انتخاب جشنواره فیلم فجر. حتماً وقتی آقای عباسیان را از نزدیک ببینم، به ایشان خواهام گفت سینمای یک امر عملی است، نه کشمکی. ما در عمل تأیثت کردیم و می‌کنیم که سینما را بلدیم یا خیر. شاید روش شما شفاهی است.

❧ معمولاً شما تعریف و تشکل مشخصی از کمدی دارید. از «زورود آقایان ممنوع» که یکی از محبوب‌ترین و برمخاطب‌ترین فیلم‌های کمدی سال‌های اخیر بوده تا «قانون مورفی» و «زودپز». کاملاً مشخص است که با یک آگاهی پشت مانیئور می‌نشینید و استانداردی از کمدی در ذهن دارید. این برنامه بودیم. چهار قسمت ضبط کردیم، تا به پخش رسید، اجازه پخش ندادند. آن‌قدر اجازه ندادند که داشت یک دعوای بزرگ می‌رسید. پای نهادهای تصمیم‌گیرنده بین فضای مجازی، تلویزیون و وزارت ارشاد به میان آمد. قدرت‌نمایی بین تلویزیون و باقی ارگان‌ها بود. گفته شد برنامه‌سازی متعلق به تلویزیون است، ولی سریال، فیلم و مستند را پلتفرم‌ها هم می‌توانند بسازند و پخش کنند که دقیقاً تلویزیون در همین نقطه هم شکست خورد؛ چراکه چند ماه بعد «هر رفیق» شهاب حسینی منتشر شد. نتوانستند مقابل این جریان ایستند.

به اجبار «خندوانه» را ساختم. بارها گفته‌ام که عاشق «خندوانه» و مخاطبان آن هستم. هر قسمتی که ساختم با عشق همراه بوده. بدیهی است که من تلویزیون را دوست دارم و در تلویزیون خیلی چیزها یاد گرفتم، ولی هرچه به سال‌های اخیر نزدیک شدید، کارکردن سخت‌تر شد. میهمان‌های زیادی در استعمال رد می‌شدند، موضوعات بیشتری غریقال بخش اعلام می‌شد و متأسفانه به غیر از مدیریت شبکه و حرارت تلویزیون، گویا نهادهای بیشتری دیگری هم در جزئیات آنچه قرار بود از آنتن تلویزیون پخش شود نظر می‌دادند. درصورتی‌که از روز اولی که قصد ساخت «خندوانه» را پیدا کردیم، قصد داشتیم از همه تفکرات، اقشار و بخش‌های جامعه میهمان دعوت کنیم. من می‌خواستم از افراطی‌ترین بخش‌های جامعه یا نگاه‌های سیاسی هم میهمان داشته باشیم. برای ما مهم بود که مثلاً آقای شریعتمداری میهمان «خندوانه» شود و از این حرف بزند که به شادی چطور فکر می‌کند. برای خودش و خانوادهاش چطوری فضای شاد ایجاد می‌کند. اصلاً شادی را چه سهمی در زندگی‌اش فرض می‌کند. یا از دید او یک جامعه خوشحال چه شکلی است، چراکه این موارد محتوا و اسنادی برای

روایت رامبد جوان از ناگفته‌های «خندوانه» و بازگشت به سینما

هر چه گذشت کار کردن در تلویزیون سخت‌تر شد



حساسیت را دارد و دیگری بیشتر.

ولی اصلاً معنی آن این نیست که او محکوم است و حق با من است یا پرچم بالاتر است. من به چیزی معتقدم و پایش هم می‌ایستم، ولی دیگری به چیز دیگری معتقد است. مثلاً فیلم‌های کمدی زیادی وجود دارند که از دید من کم‌کیفیت هستند، ولی مخاطب دوستش دارد. مثلاً «اخراجی‌ها» از نظر من فیلم‌های بسیار بدی هستند، ولی نمی‌توانم بگویم نباید ساخته شوند. نمی‌توانم بگویم مردمی که «اخراجی‌ها» را نگاه می‌کنند بدسلیقه هستند. مردم نگاه می‌کنند یا لذت می‌برند یا نه. آن فیلم هم حتماً چیزی دارد که مخاطب دوستش دارد و دیده شده. ممکن است تولیدکنندگانش بسته‌بندی بلد نباشند یا سینما بلد نباشند، ولی به عنوان کسی که چیزی را تعریف می‌کند، حتماً اثرش نکته‌ای دارد که مخاطب دوستش دارد. درنهایت تماشاچی به معنی عام، می‌خواهند قصه ببینند و بازیگران مورد علاقه‌شان را تماشا کنند. اینکه قصه چیست، راجع‌به چیست و چطور تعریف می‌شود، مرحله بعد است. ولی مردم دوست دارند یک قصه باحال که کنجکاوشان می‌کند ببینند. از طرف دیگر دوست دارند بازیگران مورد علاقه‌شان را ببینند. نوید محمدزاده، محسن تائبنده، جواد عزتی و… علاقه‌مندان بسیاری دارند. گاهی این نقد هم مطرح می‌شود که چرا یک‌سری بازیگران ثابت را در آثار سینمایی می‌بینیم؟ چه زمانی سهم ما می‌شود؟ پاسخ این است: هر وقت توانستید به آن نقطه برسید، حتماً نوبت شما هم می‌شود. جواد عزتی، نوید محمدزاده، همه بچه‌های خوب و درجه یک، سال‌ها طول کشیده تا به اینجا برسید‌اند و تماشاچی هزینه می‌کند تا بازیگری را که دوست دارد روی برده ببیند. بنابراین فکرمی‌کنم سینمای ما به همه نوع محصول نیاز دارد. آن‌قدر هزینه‌های فیلم‌سازی زیاد شده و آن‌قدر فیلم‌سازی گران شده که واقعاً ساخت فیلم وحشت‌آور است. پس مجبوریم بود و بزرگی‌ها و ژانری استفاده کنیم که مخاطب دوستش دارد تا هزینه‌های فیلم جبران شود و چرخ سینما بچرخد.

❧ انتخاب نوید محمدزاده برای ساخت یک فیلم کمدی کار پرریسکی بود و تجربه این جنس فیلم‌ها را نداشت. ترکیب این دو بازیگر از نظر شما چطور بود؟

انتخاب‌های من نبودند. اما بسیار ترکیب جذاب و دوست‌داشتنی است. منصور سهراب‌پور این کارها را خیلی خوب بلد است. می‌داند چطور تیم موفقی چپیند که خروجی خوبی داشته باشد.

❧ شما با ترکیب بازیگران مخالفتی نداشتید؟

اصلاً یکی از دلایلی که پذیرفتم در این فیلم باشم وجود این دو بازیگر بود.

❧ چالش‌ی در کار داشتید؟

به‌هیچ‌وجه. از آدم‌هایی که در این فیلم حضور داشتند بپرسید. با لذت این فیلم را ساختم و بسیار فیلم سختی بود. در سکانس‌هایی ۴۰۰ هنرور داشتم. تیم کارگردانی درخشان بودند. نوید و محسن عالی هستند و بسیار باهوش و مسلط. به‌جرت می‌توانم بگویم یک جایی هوش هر دو آنها تبدیل به نوعی می‌شود. درجه‌ای از هوش در آنهاست که عادی نیست و مشخص است که می‌دانند چه می‌خواهند و چه می‌کنند. من هم به عنوان کارگردان دقیق و با تکلیف روشن کار می‌کنم. اعتماد می‌کنم و اجازه می‌دهم آدم‌ها خودشان و خلافت‌شان را بروز بدهند. معتقدم وقتی کارگردان بازیگرش را تماشا می‌کند، حتماً باید با عشق علاقه، سخت‌گیری و دقت نگاه کند. باید از تماشا‌ی بازی آنها لذت ببرد.

❧ البته شما غیر از کارگردانی با بازیگر هم مسلط هستید. از این نظر هم کار بازیگران برای شما فاکتور مهمی است.

شاید، ولی به‌هرحال این وظیفه کارگردان است که سخت‌گیرانه و کمک‌کننده با بازیگرانش برخورد کند. بازیگر نباید سرر صحنه احساس کلافگی کند. باید اجازه داد بازیگر جهان خودش را تعریف کند و کارگردان باید در همان جهان ساخته‌شده، او را هدایت کند. باید دوربین را جایی بگذارد که بهترین بازیگر را ضبط کند. وقتی امکان پلی‌بک وجود دارد، بازیگر را صدا می‌کنی که بازی خودش را نگاه کند و به‌مرور بازیگر هم اعتماد می‌کند و کارگردان هم مسئولیتش را دقیق‌تر تعریف می‌کند و بعد از همکاری لذت می‌برد. علاوه‌بر اینکه من، نوید محمدزاده و محسن تائبنده رفیق‌های قدیمی هستیم و می‌دانستیم همه در یک مسیر حرکت می‌کنیم. شنیده بودم محسن تائبنده سرر کار سخت‌گیر است و بد اخلاق. حرف گوش نمی‌کند یا چیزهایی را که خودش می‌خواهد انجام می‌دهد. اصلاً این‌طور نبود. علاوه‌بر اینکه قواره‌های ما هم طوری نبود که کسی پایین‌تر از دیگری قرار بگیرد. همه ما مسئولیت‌های خودمان را داشتیم. همه هم بلد بودیم چیزی که می‌خواهیم انجام شود.

❧ در کارنامه شما فیلم موفقی مثل «نگار» هم هست که در گونه متفاوتی است. بیشتر منتقدان هم نظر خوبی درباره‌اش دارند. حالا که بعد از مدت‌ها به عرصه کارگردانی برگشتید، غیر از کمدی، فیلم‌هایی در گونه‌های دیگر هم می‌سازید؟ یا همچنان کمدی جذاب‌تر است؟

چقدر «نگار» را دوست داشتم. فیلم خوبی بود. واقعیت این است که این‌قدر فیلم‌سازی سخت و گران شده که فکر می‌کنم فقط باید کمدی بسازیم که هزینه آن برکردد. الان اگر فیلمی با بازیگران خوب بسازیم، در فوربر ۵۰ تا میلیارد هزینه کرد.

❧ به نظر شما چه ژانری غیر از کمدی در این‌ روزگار می‌تواند بازگشت چنین هزینه‌هایی را تضمین کند؟

باز به خودمان یادآوری کنیم که یک‌سوم فروش متعلق به سرمایه‌گذار و تهیه‌کننده است. مثلاً چند سال است که من قصه‌ای ت رتساک دارم که بسیار دوستش دارم. یک قصه ترسناک عاشقانه. دلم می‌خواهد روزی این فیلم را بسازم. حتماً هم خودم آن را فیلم‌برداری خواهم کرد. البته از یکی از فیلم‌برداران خوب خواهم کرد به عنوان نورپرداز و مدیر فیلم‌برداری حین ساخت کنارم باشد. ولی من پشت دوربین نشینم و بلان‌ها را بگیرم.

❧ خودت فیلم‌برداری می‌کنی؟

من سرر هر فیلمم حتماً صحنه‌هایی را خودم فیلم‌برداری می‌کنم. در «زودپز» خیلی جاها دوربین دور را من فیلم‌برداری کردم. البته با اجازه مدیر فیلم‌برداری عزیزم مرتضی نجفی. چون برایم کار جذابی است.